

انصاری هرمز ۱۳۱۴ -

وقتی کسی را دوست داری/نویسنده هرمز انصاری

طراحی: پویا آریان پور

چاپ اول: ۱۳۸۶

"برای آنان که می اندیشدند"

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴

۸۰ ص

استفاده یا به اشتراک گذاری مطالب کتاب با ذکر منبع بلا مانع است.

www.Hormozansari.com

به نام خداوند جان و خرد



برای آنان که می اندیشند

وقتی کسی را دوست داری

هرمز انصاری

وقتی کسی را دوست داری _ هرگز انصاری

پیش سخن

ساعت از نیمه شب گذشته،
بیرون شهر هستیم،
در یک اتاق ییلاقی.
بستر خواب می اندازیم که بخوابیم،
نسیم ملایمی خواب را می برد -
نسیم یک اندیشه.

حرکت که می کند
بهمن می شود،
آبشار می شود،
رود خروشان می شود،
دریا می شود
...

با سرعت از بستر بیرون می پریم
تا آن را
آن گونه که می آید
به تصویر کشیم

پشت میز که می‌نشینم -

رنگ و آهنگ و رقصِ

واژه‌ها و ساختارها و پیام‌ها

در فوران و سرریز، درهم ریخته است.

روی صفحه‌ای کاغذ

با نیش قلم

برای راه رفتن‌شان

راه باز می‌کنم :

”تضاد“ وجود ندارد؛

هیچ چیز متضاد چیز دیگر نیست -

هر چه هست ’مکمل‘ است.“

...

به بستر بر می‌گردم

ته ظرف مغزم

هنوز ”فکر“ مانده است؛

” و ما هر چیزی را

با غیر خودش می‌شناسیم؛

با تفاوت‌ها و تشابه‌ها.“

”تفاوت‌ها بافت هستی است

همچنان که

حرکت ذات آن:“

* * *

گاه چیزی می‌خوانم

یا می‌شنوم

یادداشتی کوتاه

بار همهٔ پاسخم به آن را

به دوش می‌کشد:

”وقتی کسی را دوست داری“

”چرا انسان دینامیک است؟“

”همین که هستم“

”همسری“

* * *

بناست در محفلی سخن‌رانی کنم –

برای ”که“ – درباره ”چه“ ؟

تا آن‌ها را نبینم،

تا چشمم در چشم‌های‌شان نیفتد،

تا پرتو حضورشان گرمم نکند

آغازی برای سخن، در ذهنم، شکل نمی‌گیرد.

که وقتی گرفت، عنان اختیار از من می‌رباید –

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

گرفتار گردبادی از ناگفته‌ها و ناشنفته‌ها می‌شوم.
سوارکار تازه‌کاری نیستم،
اما توسن سرکش سخن
چابک سواری دیگر می‌طلبد.
توی حال خود می‌روم
ارتباط با بیرون از خود را می‌بُرم
و با نیش قلم
شیارهایی
برای جاری شدن سخن
می‌تراشم
آن چه "یادداشت پیش از سخنرانی" نامیده می‌شود
در دست‌هایم تا می‌شود، لوله می‌شود، مچاله می‌شود
و گاه پاره،
ولی، فانوس دریایی‌ام.
و امیدوارم،
آنان که صدا یا تصویری از این سخنرانی‌ها دارند
کمک کنند خوانندگان را "شنوندگان" کنیم.

هرمز انصاری

۲۹ دی ۱۳۸۵

بیش از نیم قرن است که مردم ایران، و بسیاری
دانش پژوهان جهان، خدمات آموزشی- فرهنگی
هرمز انصاری - بنیان گذار انستیتو زبان سیمین - را
به دلیل سازمان دهی ها، و حضور پرشور و پیوسته در
عرصه های تحقیق و تألیف و تربیت و تدریس
ستوده اند و ارج نهاده اند.

هرمز انصاری، پس از سی و چند سال رهبری پیوسته و
همه جانبه انستیتو زبان سیمین - به توصیه پسر و دختر
خود - کار سیمین را به آنان سپرد و خود بر سر نوشتن
آمد.

نوشتن حرف دل خود
با کودکان و نوجوانان و جوانان،
با مدرسان و مربیان و خانواده ها،
با نویسندگان و هنرمندان و سازمان دهندگان،
با همه آنان که دوست شان دارد و دوستش دارند.
به زبان طنز و شعر و داستان و نامه و تبریک و مقاله و
گفتگو.

نشر آنسه

این کتاب ها از همین نویسنده توسط نشر آنسه
”پرای آنان که می اندیشند“
منتشر شده است:

تبریک های نوروزی ۱۳۸۲

کوتاه نویسی های هرمز انصاری ۱۳۸۳

آن روزها

...

این روزها ۱۳۸۴

تو به من عشق ورزیدن

یاد می دهی ۱۳۸۴

پرنده های عشق

آواز مرا بخوانید ۱۳۸۵

چه بنویسیم

...

چه گونه بنویسیم؟ ۱۳۸۵

نگوییم

...

بگوییم ۱۳۸۵

وقتی کسی را دوست داری -

و واقعاً دوست داری -

باید شناختت از او

شناخت واقعیت ها باشد،

باید آرزوهایت برای او

آرزوهای سازنده باشد،

باید دستت در دست او

دست دوستی و ایثار و اتحاد باشد.

و من،

دستم را در دست دوستی می گذارم که

آرزو دارم شناخت او از زندگی

شناخت درون و بیرون واقعیت ها باشد.

شناسایی او از واقعیت های جهان هستی

به او تواضع علمی بخشد.

شناسایی او از واقعیت های جهان هستی

به او تفکر علمی و منطقی دهد،

حرفش برای دوستان

سندی قابل اعتماد باشد

و دستش در دست دوست

گرمابخش و امیدآفرین.

سفیر دوستی باشد و

پیام آور اندیشه ای والا

تنوع

”تنوع“ طول عمر را زیاد می کند،
عرضش را هم.

به آن کیفیت می دهد،
به تو پاسخ فراوان -
برای محرک های بیشتر.
خاطرات گوناگون
و تجربه های متفاوت.
دیدت را باز می کند،
نظرت را هم.
شناختت را گسترش می دهد.
تجربه ات را وسعت می بخشد؛

به شرط آن که خُرد شوی توی کارها.
با همهٔ احساس و حواست با تازه ها درآمیزی،
بخواهی که ببینی و بشناسی و بدانی و بفهمی و
لذت ببری و برتری آفرینی،
پیشی گزینی و دوست داشته باشی و
دوستت داشته باشند.

۸۰/۴/۲۱/۱۳

وقتی

وقتی بچه ای،

با پرشورتر از خودت

”بازی“ کن،

وقتی نوجوانی،

با پرسوادتر از خودت

”درس“ بخوان،

وقتی جوانی،

با خردمندتر از خودت

”مشورت“ کن،

وقتی میانسالی،

با جوانان

”همراز“ باش،

وقتی کهنسالی،

با کودکان

”دمساز“.

۸۱/۵/۲۲/۱۸

اگر ”مشورت“ می کنی

با داناتر از خودت،

اگر ”کار“ می کنی

با کارآمدتر از خودت

اگر دست به جیب می کنی

با ”سخاوتمند“ تر از خودت

۸۱/۵/۲۲/۱۸

” لحظه ها ”

برای هر ” لحظه ” ات برنامه داشته باش؛
برنامه زمانبندی شده ای که
تو را به ” هدف ” می رساند؛
هدف ” تعریف ” شده ای که
از آینده روشن خبر می دهد؛
” آینده ” بلندی که
نگاهش به گذشته است،
اما شباهتی به آن ندارد -

از ذره ذره داشته هایت

و از لحظه لحظه گذرانت

لذت ببر؛

لذت از یاد گرفتن،
لذت از ساختن؛
ساختن فکر،
ساختن بدن،
ساختن احساس -
ساختن آن چه نیازی بر می آورد،
دلی شاد می کند.

از نوشتن،
از ساز زدن،
از آواز خواندن،
از به نمایش درآوردن،
از به تصویر کشیدن
...

ولی نه آن را که بوده است،
نه آن را که دلت با آن نیست،
نه آن را که پلکانی نیست.

زندگی تو جمع همین لحظه هاست،

و دنیایت جمع همین ذره ها.
قدر هر لحظه و هر ذره را بدان -
هیچ ذره ای را نادیده مگیر و
هیچ لحظه ای را فرو مگذار.

۸۱/۸/۱۶/۱۱

همسری

اگر انتظار داشته باشی
همه خوبی های عالم در یک نفر جمع باشد،
باید از همه خوبان عالم
تن واحدی بسازیم؛

که او نیز

همه بدی های آن خوبان را
یکجا خواهد داشت.
ما باید ببینیم چه چیزی را خوب می گوییم؛
برای ما مناسب است،
مساعد است؛

دنبال همان برویم.
نه زیبایی های بیرون را می شود در یک جا جمع کرد -
پر طاووس را و گردن قو را و
خرامیدن کبک را و دویدن آهو را.
و نه زیبایی های درون را :
دلآوری را و پایمردی را،
سخت کوشی را و تیزهوشی را،
زیبا بیانی را و بلند پروازی را،
فداکاری را و دست و دل بازی را،
مهرورزی را و آینده نگری را
اندیشه پرتوان را
و ...

هر یک از اینان ستودنی است،
غنای زندگی است،
مایه حیات است؛
اما در مجموعه خود،
در ترکیب "مکمل" ها.
که هر که بتواند
سهم بیشتری از این زیبایی ها
در ترکیب خود هماهنگ کند،
ماندگارتر است، اثرگذارتر است و دوست داشتنی تر.
"بد" وجود ندارد؛
هر چه هست "خوب" است،
زیباست، کارساز است، و مورد نیاز ...
اگر نیاز را بشناسی،
اگر مصرف را بدانی،
اگر شرایط را درک کنی،
و اگر "آن" را - آن گونه که هست؛
در اثر پذیری و اثرگذاری - به جا آوری.

که اگر "آن" را نشناسی،
شرایط را نفهمی،
موقع را تشخیص ندهی،
شیوه برخورد را ندانی ...

آن "خوب" - که همواره خوب خواهد بود -
در چشم تو "بد" می نماید.
و گناهِش به گردن توست.
ما اگر یاد بگیریم
با آن چه هست چه گونه برخورد کنیم؛
هم آن "زیبا" می نماید و هم رفتار ما.
آن گونه برخوردی که "نشاط" آورد،
تندرستی دهد،
پرتوانی اندیشه و شکوفایی زندگی.
هر "برخورد" باید
رضایت و بهره مندی سه گانه به وجود آورد؛
هم تو را سرشار از غرور و لذت کند،
هم طرف مقابل را،
و هم "جامعه" بزرگ را؛
جامعه آینده را.
برای آن که طرف نیز لذت برد و خوشنود باشد،
باید بر این الاکلنگ هموزن نشینی -
زور داشته باشی، اما زور نگویی.
توان به زیر کشیدن داشته باشی،
اما طرف خود نکشی.
حساب سرت شود، اما بی حساب نگویی.
و در ذهن خود، دایم "جا" عوض کنی؛
به جای طرف بنشینی و به جای خودت.

که وقتی "جای" طرف می نشینی
باید میل و نیاز و سن و جنس و گذشته خود را
از صفحه خیال پاک کنی
و میل و نیاز و سن و جنس و توان و
تجربه و دانش و تشخیص او را بنویسی.
این کار آسانی نیست؛
از خود به در آمدن می خواهد،
ممارست می خواهد،
مهارت می خواهد،
و شناخت درستی از خود و از طرف.
و همه زیبایی کار تو در آن است که بتوانی؛
بتوانی یک بار خودت باشی و بار دیگر "او".
بیش از هر چیز شناخت می خواهد و فکر؛
بشناسی و با شناخته شده ها "فکر" کنی؛
درست ببینی، درست بشناسی،
و خارج از دایره "امیال" فکر کنی.

بی پیش داوری؛
با گوش و ذهن باز،
به گفتگو نشینی
و باورداشت ها و قبولداشت ها و تصور و گمان خود را
زیر سؤال ببری،

آماده دوباره نگری باشی -
دوباره نگری ای که راه تازه ای می گشاید و
فضای تازه ای ...

۸۱/۹/۱/۱۴

چرا انسان استاتیک است؟

اولین محرکی که می آید
پاسخ می طلبد،
محرک از طریق یکی از ”حسگر“ها می آید -
در یک سیناپس عصبی.

برای اولین بار
پاسخ باید انتخاب شود،
وقت می گیرد.

برای دومین بار -
برای همان محرک -
کمتر تردید می شود،
کمتر وقت می گیرد.
برای سومین بار، کمتر
برای چهارمین بار، کمتر
و برای بار پنجم دیگر وقت نمی گیرد.
سیستم عصبی خوش دارد
از پاسخ های موجود خرج کند -
به همان محرک هایی راغب است
که بوده.

تکرارِ پاسخ ها عادت می آورد،
عادت در مقابل تغییر است،
تنوع تغییر می طلبد،
تغییر، پاسخ تازه.

راحت طلبی،
کم التفاتی به "نوع دیگر"،
جریان عادی و جا افتاده محرک و پاسخ ...
دنبال تغییر و تنوع و تحول نمی رود،
مگر آن که شرایط عوض شود -
تعادل از درون یا از بیرون به هم بخورد.

چرا انسان دینامیک است؟

برای آن که
لذت و نشاط آدمی
در تغییر است،
در تنوع است،
در تحول است.
ذات هستی حرکت است،
دگرگون شدن است
و تکامل.

به کلامی دیگر،
اثرگذاری و اثر پذیری،
و پاسخ بیشتر
برای محرک های بیشتر،
تجزیه شدن و ترکیب تازه دادن.
تولد و برومندی و کهولت و مرگ.
ما عوامل مرگ را
با پرهیز از نو کردن،
با فرسودن و خسته کردن و پوساندن
آن چه روزی نو بوده است،
فراهم می کنیم.

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

عوامل مرگ بیشتر درونی است تا بیرونی -
در حرکت نکردن،
نو نکردن،
جا به جا نکردن،
دور نینداختن،
و ... پذیرفتن!

۲۰۰۴/۱/۳/۲

نیاز اصلی

هر چه ما داریم؛ به نام تکامل و تمدن،
اعم از دانش و هنر و فلسفه،
در توانایی های دست و مغز و زبان،
در ساختن و اندیشیدن و سخن گفتن
مرهون دو نیاز اصلی است؛
در پاسخ به دو محرک پایه است:
خوردن و هماغوشی
خوردن برای ماندن خود -
هماغوشی برای ماندن نسل
و هر کدام لذت بیشتری دارد،
اول است
اگر خوراک و جنس مخالف نباشد،
حیات نیست.

اما برای بهتر خوردن و
راحت تر زندگی کردن،
به ابزار و مسکن و پوشش و زندگی جمعی
نیاز می افتد.
که تأمین ابزار و شیوه های کاربرد آن
تجربه می آورد و دانش می شود،
فلسفه می سازد و هنر می آفریند، و
ابزار و شیوه به کار بردن ابزار اول می شود.

۲۰۰۴/۱/۳/۲

به طبیعت برگردیم

برخی خیال می کنند وقتی می گوییم:

” به طبیعت برگردیم“،

یعنی باز گردیم

در غارها و جنگل ها زندگی کنیم!

نه، نه، نه

وقتی می گوییم

به طبیعت برگردیم

یعنی

رابطه های قانونمند جهان را بشناسیم

و بنا بر آن قانونمندی

” ارتباط “ خود را

با خود،

با محیط خود،

و با آن چه نیاز داریم

برقرار کنیم.

ما خود جزئی از طبیعت هستیم

و جزو همان قانونمندی ها –

اثر می پذیریم و اثر می گذاریم؛

این اثرپذیری و اثرگذاری را راه ببریم.

۲۰۰۴/۱/۱۳/۱۳

بچه را

بچه ها را باید با کُل،

با کلی و با قانونمندی ها آشنا کنیم -

با ریشه ها، با علل و عوامل،

با عناصر ترکیب شونده.

با توانایی در باز و بسته کردن؛

از جزء به کل رسیدن

و با کل جزء را شناختن،

با درک درستی از زمان،

با نیازمندی های آینده،

با بردن از عادت ها و شیوه ها و باورداشت ها،

با دور ریختن ابزارهای کهنه،

با شم شناخت کارکرد ابزارها،

با استعداد به کارگیری و اختراع ابزار -

در شیوه های تازه به کارگیری.

با تغییر، با تنوع، با نوآوری،

با هماهنگی با زمان،

با سرعت

بازدهی

ایده که داشتی،
شیوه می خواهی.
شیوه که داشتی،
مهارت می خواهی.
مهارت که داشتی،
ابزار می خواهی.
ابزار که داشتی،
شهامت می خواهی.
شهامت که داشتی،
پشتکار می خواهی
...

که "داوری"
روی "بازده" است؛
بازدهی ای که
پره های آسیاب تاریخ را
می چرخاند.

پاسخ ما فرهنگ ماست

سنت هم جزیی از فرهنگ است،
فرهنگ جزیی از حرکت بزرگ.
ما از ایستگاه اول شروع کرده ایم،
از مقابل نمی شود آمد.
هر چه بیشتر در معرض محرک ها باشیم،
اثر بیشتری می پذیریم.

مهم پاسخ به محرک است،

تکامل همین است.

اگر محرکی نباشد

پاسخ نمی شود به وجود آورد.
علم و درک و درایت و واقع بینی ما
به ما کمک می کند
هم محرک را انتخاب کنیم،
هم پاسخ را بسازیم.

هدایت - محرک و پاسخ -

باید با جهان بینی باشد،

جهان بینی باید

ریشه در شناخت علمی داشته باشد.

دو آدم با یک فرهنگ پیدا نمی شود،
همان گونه که دو نفر با یک " اثر انگشت".
"فرهنگ" متأثر از طبقه هست،
ولی تنها عامل هویت فرهنگی، "طبقه" نیست.

موقعیت اقلیمی هم
آغازگر شکل گرفتن فرهنگی است؛
اما یک عامل است،
نه تنها عامل.
در جهان هستی -
به عنوان یک کل -
هر چه هست،
با هر چه هست
در رابطه است -

اثر می پذیرد و اثر می گذارد.

کره زمین هم
تابع همین اثرپذیری و اثرگذاری است.
موجودات روی آن هم همین طور،
آدم ها هم همین طور،
سنت ها هم همین طور،
فرهنگ آدم ها هم همین طور
محرك - پاسخ ← تعادل ← تكامل
هر چه ما در معرض محرك های بیشتری باشیم
پاسخ های بیشتری خواهیم داشت.
كار خردمندانه بشر روی زمین
انتخاب محرك و تنظیم پاسخ است.

بزرگ ترین کار

ما کار بزرگی در پیش داریم؛
بزرگ ترین کاری که
بشر روی زمین می تواند انجام دهد -
کار تربیت خودمان برای تربیت دیگران.
کار بزرگ به معنای کار سخت نیست؛

کار را وقتی یاد گرفتی

ساده می شود،
شیرین می شود
و آسان.
آن وقت با آن خودی می شوی،
به آن عشق می ورزی،
و از نتایج آن لذت میبری.

شناسنامه

بچه ای در یک خانواده به دنیا می آید،
اسم او را می گذارند "علی".
علی در شناسنامه اش "ثبت" می شود -
"ثابت" می شود؛
اما در بیرون حرکت می کند،
رشد می کند،
نیازهایش تغییر می کند،
توانایی هایش افزایش می یابد،
و ما باید این را بفهمیم
برای آن که این را بفهمیم
باید دانش داشته باشیم،
بیندیشیم،
با او خودی شویم، یکی شویم ...
نیازها را پیدا کنیم
و راه های پاسخ دادن به آن نیازها را.
پیدا کنیم چه چیزی را،
چه طوری،
با چه وسایلی،
در چه مدتی به خورد او دهیم.

وقتی کسی را دوست داری _ هرگز انصاری

دانش و خرد داشتن،

اندیشیدن،

دوست داشتن،

تلاش کردن ...

هدف داشتن،

برنامه داشتن،

روش های علمی و سنجیده داشتن،

وسایل مدرن به کار بردن،

مهارت کاربردی داشتن،

ارتباط را بلد بودن.

جا به جایی بزرگ

* به جای آن که

به کودکان و نوجوانان و جوانان
یاد دهیم که چه بکنند،
ما، پدر - مادرها، و مربیان
یاد بگیریم که
چه گونه با آن ها رفتار کنیم.

* به جای آن که

نگاه مان به سوی گذشته باشد -
و آن را ملاک و سرمشق بگیریم؛
طراح آینده ای باشیم
که آن را می آفرینیم.

* با مشایعت هر آن چه بوده است،

به استقبال هر آن چه باید باشد برویم.

* به جای روی دیگری کار کردن،

روی خود کار کنیم.

از نو تعریف کنیم

انسانیت را،
موفقیت را،
نقش پدری را،
رسالت مادری را،
کار معلمی را،
و به کلامی دیگر،
”زندگی“ را
از نو تعریف کنیم.
نه با بی اطلاعی و سر به هوایی
و از روی دست دیگری نوشتن؛
که با شناخت درستی از درون و بیرون داشته ها.
و با درک روشنی از سهم و نقش داشته ها –
در پرباری اندیشه ها،
در تلطیف احساس ها،
در سالم داری بدن ها
در استواری امیدها
در استحکام پیوندها
و توان و مهارت گیراندنِ
این اندیشه ها و احساس ها و امیدها
در چراغ زندگی انسان ها.

از سر و ته "آرزو" ننید

شهامتِ "خواستن" داشته باشید؛
شهامت از روی دانایی را می گویم -
شهامتی که ناشی از
شناخت است،
مطالعه است،
همفکری است،
مقایسه است -
درک وضعیت است،
آینده نگری است.

خواستن هم -
مثل هر چیز دیگر -
جواب "نیاز" را می دهد.

نیاز تغییر می کند،
خواست هم باید تغییر کند؛
تمیز شود،
علمی شود،
به روز برسد

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

قابل تعریف،

قابل ترسیم،

قابل دفاع

و قابل اجرا.

عوامل رسیدن به خواست را

تقویت کنید؛

از سروه خواست نزنید.

عوامل

دانش است،

تمرین است،

مهارت است،

درک درستی است از "زمان"

و توان به کارگیری ابزارها.

"ابزار" شخصیت شماست،

شناسنامه شماست -

ابزار را دست کم نگیرید؛

ولی،

این تویی که ...

اسیر داشته

نه این که نداشته باشید؛
نه، داشته باشید؛
ولی ” اسیر “ داشته های تان نشوید -
اسیر سوادتان،
اسیر ذهن بازتان،
اسیر تن پرتوان تان،
اسیر باورداشت ها و دستاوردهای تان،
اسیر پول تان، مقام تان،
اسیر همسر و فرزندان،
و بدتر از همه،
اسیر عادت های تان.

اسیر داشته های تان نشوید؛
”آن“ را داشته باشید که
بر داشته ها حکمرانی کند،
نه بر شما.
بدون داشته ها هیچ نداریم،
و با داشته ها دو شخصیت؛
”چه“ در خدمت ”که“ معتبر است.

از ”چه“ ها بهره برداری کنید
تا ”که“ را درست کنید.

”چه“ آن است که
می شود از شما گرفت،
می شود خرید،
می شود اجاره کرد،

اما،

”که“ خود شما هستید،
”که“ که درست شد ”چه“ معنا می دهد -
”که“ کارساز است،
”که“ ارزش دارد،
”که“ عزیز است و ستودنی.

همین که هستم!؟

هر روز که می گذشت
با تو احساس نزدیکی بیشتری می کردم -
کم کم سر حرف هایم با تو باز شد،
حرف های دلم.
اول از کلیات با تو شروع کردم،
از اعتقاداتم،
از باورداشت هایم،
و از آنچه پای بندم.
همه را تصدیق می کردی،
تأیید می کردی،
و قبول داشتی.
دلم قرص شد؛
فکر کردم همان را که پای بندم،
که درست می دانم،
که خود در پیش گرفته ام،
پیش پای تو نیز بگذارم.
ناگهان مقابله کردی -
به مورد که رسید،
به عملکرد تو که رسید،
به حرکات کوچک و جزیی تو که رسید،

با یکی دو کلام،
و با یک جمله،
دهانم را بستی؛
گفتی: "همین که هستم."

هر چه به تو نزدیک تر می شدم،
احساس یگانگی بیشتری می کردم.
فاصله ام را که کوتاه تر می دیدم
صراحتم بیشتر می شد
و صراحتم که بیشتر می شد
فاصله ام را کوتاه تر می دیدم.
و مرا راندی،
راندی به روزهایی که
حرفم را در دلم نگه می داشتم،
هر چه بیشتر نگه می داشتم
قلبم سنگین تر می شد
و با سنگین شدن قلبم،
گام هایم کندتر به سوی تو می آمد.
خدا نکند آن قدر پاهایم
در آمدن به سوی تو
کند شود
که دیگر تصویر درستی از هم نداشته باشیم ...

چابک سوار زندگی

به دنبال یک موفقیت هستیم.
کاش بدانیم آن چیست،
بدانیم چه می خواهیم.
و بدانیم چه گونه آن را به دست آوریم.

چشم های مان را که باز کنیم،
گوش های مان را که تیز کنیم،
خوب که به دور و برمان نگاه کنیم،
سرمان را که از پنجره بیرون آوریم -
افق های دور را نگاه کنیم،
بخوانیم، بپرسیم، مقایسه کنیم، فکر کنیم،
داشته های مان را از دور و برمان دور کنیم،
باورداشت ها و قبولداشت ها و عادت ها را
کنار بگذاریم،
رسوب های دوران را بساییم و بشوییم و
از دیواره ذهن مان بزداییم،
می بینیم همه چیز عوض شده،
عوض شده ها دارند با شدت عوض می شوند -
ساده ها به هم می رسند
ترکیب تازه می دهند،

ترکیب های تازه به هم می آمیزند و
ترکیبی دیگر می آفرینند ...
و فقط ذهن های باز، هوشیار، پرنده و شفاف
می بینند که همه چیز در حال حرکت است،
در حال تغییر است؛
متحول می شود،
متکامل می شود
و به سوی کمال پر می کشد.

هدف از آموزش آن نیست که ذهن ها را پر کند؛
ذهن ها را باز می کند.
هدف از پرورش آن نیست که عادت هایی، برای همه
عمر، در وجود یادگیرنده بکارد و بپرورد و ماندگار کند
هدف پرورش آن است که
ما را چابک سوار زندگی کند،
مهارت به کارگیری دانش مان را،
اندیشه های پربارمان را،
خواست های به جای مان را،
آرزوهای بلندبالای مان را،
بکارد و بپرورد و هرس کند و
پربازده.

"یادداشت" قبل از سخنرانی

کسی دلسوز ماست،
مدافع ماست،
دوست و یاور ماست
که به ما کمک کند
در جای بالاتری قرار گیریم،
ارزش بیشتری داشته باشیم،
کارآیی بیشتری داشته باشیم.
آن کس که حق را برای نا کارآمد می خواهد
و وظیفه را برای کارآمد،
آن کس که بیکاری و بیعاری و از زیر کار در رفتن را
رشوه می دهد،
خیانت می کند.
لمپن و بد فرهنگ و بی بازده و سر بار آورده،
جامعه را به تباهی می کشد.
* * *

به جای این که دنبال "حقوق زن" باشید
ببینید

چه کاری از او ساخته است،
طبیعتش چیست،
توانش چیست،
تمایزش چیست،
انتظارش چیست.

مرد از او چه انتظاری دارد،
زندگی از او چه انتظاری دارد.
چه گونه باید برخورد کند،
”زن“ بودن به چه خصال و رفتاری نیاز دارد.
اگر چه بکند، رفتار درستی داشته است.
* * *

آدم ها را با دو معیار بپذیرید:

عقل و صداقت.

روی آن ها با دو معیار قضاوت کنید:

روش و بازده.

اگر کسی شما را به کاری دعوت می کند،

اگر اندرز می دهد،

اگر جلو می افتد

که ... برویم

ببینید سابقه اش چیست،

چه قدر مقبول است،

چه قدر موفق است ...

چه می خواهیم بکنیم؟
می خواهیم یک چیز با ارزش به دست آوریم.
ارزش چیست؟
ارزش چیزی است که پاسخ یک نیاز را می دهد.
نیاز چیست؟
نیاز آن است که
عمرمان را بلندتر،
تن مان را سالم تر،
روح مان را شادان تر،
فکرمان را پرتوان تر،
دل مان را پرنورتر،
اندام های مان را چابک تر،
و دست های مان را ماهرتر کند.
دست و دل و مغز و زبان را یکی کند و برنا -
اندیشه را پرتوان.

که چه بکنیم؟
که پرشورتر، زیباتر، موفق تر و آسوده خاطرتر
زندگی کنیم.

و ما با شناسایی "نیاز" شروع می کنیم -
نیاز امروز همان نیاز دیروز نیست؛
و نیاز فردا هیچ یک از آن دو.

پس

آینده نگری می خواهد،
شناخت زندگی و محیط زیست می خواهد،
دانش و خرد کشف رویداد می خواهد ...
و این که پیدا کنیم فردا روزگار چه خواهد بود،
وسایل زندگی و ارتباط چه خواهد بود،
و ما که خواهیم بود.

پس

"چه" خواستن و "که" بودن
مهم ترین امرمان می شود.

ضرورت هر چیز را،
قدر هر چیز را،
اهمیت هر چیز را
که خواستی بدانی،
آن را - در ذهن یا در عمل - از زندگی ات حذف
کن.

”یادداشت“ قبل از سخنرانی

دنبال ”حقوق“ زن بودن انحرافی است؛
دنبال ”رشد“ او بودن درست است،
دنبال درک او بودن درست است.
ببینید توانش چیست،
استعدادش در چیست،
تمایلش چیست،
انتظارش چیست.
انتظار مرد از او چیست،
انتظار جامعه،
انتظار فرزند ...

صف بندی ها موقوف،
خط کشی ها را پاک کنید.
زن بودن به چه خصال و رفتاری نیاز دارد –
همان را که طبیعت می گوید
عالمانه و آگاهانه پرورش دهید.
طبیعت، زندگی، هماهنگی با مرد، پرورش فرزند
و سربلندی خودش چه می طلبد.
هم فصل مشترک ها پیدا شود،
هم ویژگی ها.

کسی دلسوز ماست، دوست و یاور ماست،
که به ما کمک کند در جایگاه بالاتری قرار گیریم،
که پرتوان تر،
پرنشاط تر،
پر بازده تر باشیم.

به تعبیری

زن همان مرد است، مرد همان زن است -
در وجود هم رفت و آمد دارند.
یک روز را بگذارید برای هماهنگی زن و مرد،
برای یکی شدن زن و مرد.
برتری، برتری اندیشه هاست.

اما نباید انتظار داشت

که خصال، که رفتار، که تمناها، تقاضاها، نگاه ها
یکی شود.

زن باید با تمام وجود "زن" باشد -
در آن چه از او زن می سازد.
و مرد باید با تمام وجود "مرد" باشد -
در آن چه از او مرد می سازد.
اما این دو مکمل هم هستند؛ مقابل هم نیستند.
ویژگی زن ویژگی جنس ماده است.

غرایز را سرکوب نکنید،

حبس نکنید،

منحرف نکنید.

تمایلات را بفهمید،

دنیاها را درک کنید؛

سن را، جنس را، موقعیت را، گذشته را ...

زن به تعبیری بزرگ تر از مرد است؛

بهتر بگوییم،

اثر گذارتر از مرد است.

چون وقتی کودک "اثرپذیر" است با اوست.

و وقتی اثر گذار می شود

پستان را رها کرده، دامن مادر را ترک گفته،

از خانواده جدا شده است.

* * *

همه این ها به خاطر "زندگی" کردن است؛

وقتی زندگی را تلخ کنیم،

وقتی با زجر عرق بریزیم و با بی میلی "کار" کنیم،

وقتی همواره پرخاشجو و مؤاخذه گر باشیم،

این چه زندگی است؟

همه این چیزها برای آن است که آن، که زندگی،
شیرین شود.

ما زندگی را تباه می کنیم که به عوامل سازنده
زندگی -

آن ها که می توانست فرح بخش باشد،

استحکام بخش باشد،

توان بخش باشد،

دست پیدا کنیم.

ولی دست برای چه ...؟

* * *

آن کس که حق را برای من می خواهد و
وظیفه را برای دیگری؛
مرا تنبل، بی عار، غیر کارآمد و سربار بار می آورد.

هر کاری هم احساس می خواهد،

میل می خواهد،

تقاضا می خواهد؛

هم دانش و مهارت و اندیشه.

”گله“ را از زندگی بردارید،

اما میل خود را نشان دهید؛

با ”پرسش“، تمنای خود را بگویید ...

”غریزه“ قابل اعتماد است ، امتحان داده است.
غریزه طی هزاران، میلیون ها، و میلیارد ها سال
شکل گرفته است.
”تربیت“ زیر سوال است، تازگی دارد ، آزمون- خطا
دارد.

ما با تربیت می خواهیم زمان و مکان را فتح کنیم.
ما می خواهیم از جبر فاصله گیریم؛
به اختیار نزدیک شویم
ما روی قوس شیپوری- حلزونی حرکت می کنیم
و تکامل داریم.

ما باید نیازهای جامعه بشری را بشناسیم

ما باید نیازهای مملکت مان را بشناسیم

ما باید ”آینده“ را ببینیم

ما باید ”انسان“ را بشناسیم

ما باید به انسان و آینده فکر کنیم

انسان سرشار از استعداد است

ما باید ”قابلیت“ها را بالا ببریم

ما باید ”شرایط“ رشد انسان را فراهم کنیم

ما باید ”ارزش“ها را پیدا کنیم

ما باید برای ارزش ها "کار" کنیم
ما باید "آرامش" بیاوریم.
ما باید "دوستی" را دامن زنیم
ما باید "عشق و اندیشه" را حاکم کنیم
ما باید "دانش و اندیشه" را پیوند دهیم.
ما باید خودمان تبلور حرف های مان باشیم ،
اسطوره حرف های مان باشیم.

ما باید ببینیم
"آدم" را چه آدم کرده ،
همان را دامن زنیم

ما سعی می کنیم
چیزهایی برای فرزندان مان باقی گذاریم ؛
"ارثیه ای"

باید سعی کنیم
در او استعداد بهره مندی از ارثیه را فراهم کنیم
کمکش کنیم
در جمع ۵ میلیاردی مردم روی زمین،
روی پای خود بایستید،
ما بدون اجتماع هویتی نداریم ،
او را اجتماعی بار آوریم.

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

امتحان آکسفورد

۷۷/۳/۹

کی دارد به شما یاد می دهد؟

نسل گذشته.

به کی می خواهید برسانید؟

به نسل آینده.

پس شما پلی هستید بین گذشته و آینده -

”پل تحول“

باید آن چه را ما داریم بگیریم؛

دستاوردهای به روز رسیده را.

باید روی آن ها کار کنید،

کار علمی،

کار هنری،

کار فلسفی.

زیباترش کنید،

پربارترش کنید،

کارآترش کنید،

و پر زورتر.

“یادداشت”

Alt. F. امتحان ورودی

ببینیم هدف از زبان چیست -
درست بیندیشیم،
اندیشه های دیگران را بگیریم.
یاد بگیریم که چه گونه زندگی کنیم.
زیبا، پر استحکام، کوتاه،
و با منطق فیزیک - ریاضی،
بگوییم و بنویسیم.
پس اگر می خوانیم،
اول ببینیم چه قدر درست می گوید،
چه قدر با درک و فهم و تجربه ما هماهنگی دارد،
ببینیم پیام آن چیست؛
چه می خواهد بگوید.
آن چه را می پذیریم
ببریم جزو داشته های مان؛
دانسته های مان،
و با آن،
ندانسته ها را پیدا کنیم،
نداشته ها را به دست آوریم.

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

و بعد، آن را بیاوریم در اجرا -

با اجرای آن

محیط را و خودمان را تغییر دهیم؛

متحول کنیم.

و بعد،

با برداشت از محیط تغییر کرده،

و با توانایی های جدیدمان،

چیزهای تازه تری به دست آوریم.

“یادداشت”

Alt. F. امتحان ورودی

شاید بهتر باشد کتاب را از آخر بخوانیم -
اگر آدم همه کارهایش درست باشد؛
بداند چه می خواهد،
بداند آن را چه گونه به دست آورد،
بداند نتیجه به دست آوردن آن چیست،
ولی امروز - فردا کند،
دو چیز را از دست داده است؛
هم آن چه را می توانست به دست آورد،
و هم راحتی و آرامش را -
راحتی اعصاب را.

من امیدوار هستم

شما پیوسته و به طور علمی تلاش کنید
تا پیدا کنید چه می خواهید -
بخوانید، پژوهش کنید، مشورت کنید، تجربه کنید،
و وقتی پیدا کردید چه می خواهید
بلافاصله تدابیر به دست آوردن آن را اتخاذ کنید.

آن وقت برنامه بریزید؛
برنامه درجه بندی شده،
زمانبندی شده،
علمی،
قابل ارزیابی و قابل ارزشیابی.
و پیوسته آن اجرا را -
و در مقاطع از پیش تعیین شده -
زیر سؤال برید؛
ارزیابی و ارزشیابی کنید.
همواره - و به طور علمی -
وسایل دستیابی به آن هدف را تازه کنید؛
روش و رفتار خود را علمی تر و سنجیده تر کنید.
و با داشته ها نداشته ها را به دست آورید.
از دانسته ها کمک بگیرید؛ ندانسته ها را پیدا کنید.
پیشرفت شما، شما را تغییر می دهد
و شما - با تغییری که می کنید -
باید همواره
هدف و برنامه و روش و ابزار را تغییر دهید.
زمان را فتح کنید.

یادداشت برای سخنرانی پیش از امتحان

که هر روزت، چو نوروزت، مبارک باد.
وقتی انسان پیوسته رشد کند،
پیوسته نوآفرینی کند،
پیوسته محیط زندگی خود را عوض کند،
و خود عوض شود؛
هر روزش نوروز است.
و هر چه این تحول و نوآوری سریع تر باشد،
تکامل یافته تر باشد،
زیبایی آفرین تر باشد،
تبریک بیشتری می طلبد.
ما همواره
به مردم به پا خاسته میهن مان تبریک می گوئیم -
و در صدر همه،
به جوانان و نوجوانان و کودکان؛
که می روند زندگی را آن طور که دوست دارند،
که نیاز دارند،
که اعتقاد دارند،
بسازند.
ما باید هر چه را داریم زیر سؤال ببریم -
اما به طریق علمی.

و برای آن پاسخ پیدا کنیم -
آن هم پاسخ علمی.
پرسش ما باید حاکی از درک درست ما باشد -
درک روشن واقعیت های هستی.
تو باید تغییر یافته ها را بشناسی،
باید تحولات آینده را بشناسی؛
و ارتباط خود را،
دایم،
متناسب با این رشد و آن تغییر کنی.
باید پژوهشگرانه پیدا کنی
”که“ هستی، ”چه“ داری؛
و عالمانه تصمیم بگیری که باشی و چه داشته باشی.
داشتن در خدمت بودن معتبر است.
یک ترکیب پرشکوه با عظمت -
ترکیب تجربه ها و توان ها و دانش ها و بلندپروازی ها؛
هماهنگ کردن ریشه و ساقه و شاخه و میوه.
به خدمت کشیدن ریشه برای میوه.
ترکیب دانشجویان و استادان و مدیران و برنامه ریزان.

”یادداشت“ پیش از امتحان

انسان

اگر بداند چه کار دارد می کند،
اگر بداند برای چه آن کار را می کند،
اگر برای آن کار هدفی مشخص داشته باشد،
اگر به آن هدف دل ببندد،
اگر هدف برایش قابل تعریف باشد؛

آن کار را دوست دارد،

توان کار کردن دارد،

شوق کار کردن دارد،

و امید بسیار.

اگر بداند چه گونه آن کار را انجام دهد،
کار برایش شیرین می شود،
پر زور می شود،
و پر نتیجه.

اگر برنامه ریزی کند
که زمان را چه گونه صرف کند؛
انضباط کاری پیدا می کند؛
زمان را فتح می کند.
اگر در جریان کار و در پایان کار
ارزیابی و ارزشیابی داشته باشد،
دایم کارش را تصحیح کند ...

”یادداشت“ برای سخنرانی پیش از

امتحان

۸۰/۹/۷

به گذشته خودتان چه طور نگاه می کنید؟
که آن کارهایی را که در گذشته کرده اید، نکنید.
اول این که شعورتان بیشتر شده است،
دوم این که آن کارها پاسخ به نیازهای دیروز بود،
امروز نیازها عوض شده است.
سوم ... روش ها و شیوه های برخوردی عوض شده
است،
داشته ها بیشتر شده،
فضاها و امکان ها عوض شده.

پس چه باید بکنید؟
اول، پیوسته خواست های تان را زیر سؤال برید،
داشته های تان را زیر سؤال برید،
شیوه های تان را زیر سؤال برید،
نتایج به دست آمده را،
نحوه بهره برداری از آن ها را،
برای همه آن چه هست
”تعریف“ تازه کنید ...

”یادداشت“ برای سخنرانی پیش از امتحان ورودی

نقطه نظرهای مان را یکی کنیم -
چه چیزی را، به چه دلیل، چه طور یاد بگیریم
و از آن چه گونه بهره برداری کنیم.
این که چه چیزی را یاد بگیریم؛
دانش می خواهد،
آگاهی می خواهد،
بینش می خواهد -
در مشاوره و در آینده نگری.
آن وقت معلوم می شود که چرا یاد می گیریم.
چه طور یاد بگیریم هم دانش می خواهد،
چه طور مصرف کنیم هم دانش می خواهد.
ما هر چه داریم از گذشته داریم؛
از گذشتگان داریم -
قلمرو، قلمرو گذشته است؛
حاکمیت، حاکمیت گذشته است.
ولی آینده غیر از گذشته است.
ما خود را برای گذشته آماده نمی کنیم؛
ما گذشته را برای ساختن آینده می خواهیم.
انسان بی گذشته بی هویت است،
ولی انسانی
که برای آینده خود را آماده نکرده باشد،
حق زندگی ندارد.

”یادداشت“ پیش از سخنرانی

وقتی قطار آهسته می رود، یا ایستاده است،
سوار و پیاده شدن از آن کار مشکلی نیست؛
شاید کار هر کسی هم باشد.
اما وقتی قطار سرعت گرفت،
بسیار مشکل است،
و شاید دیگر کار هر کسی نباشد؛
با لاقل با شیوه سوار و پیاده شدن از قطار کند و
ایستاده توفیر می کند.
تعلیم و تربیت هم حکم همان سوار و پیاده شدن از
قطار را دارد –
وقتی جامعه کند حرکت می کند، یا ایستاده است؛
وقتی تغییر و تحول و نوآوری نیست،
خوب، کار تعلیم و تربیت آسان می شود –
هر مادری می تواند دخترش را مثل خودش بار بیاورد،
و هر پدری پسرش را برای جانشینی در حرفه خود تربیت
کند.
کار استاد و فرادهنده می شود ساختن آدم هایی به قد
و قواره و منش و روش خود.
و تاریخ تحولات اجتماعی، تاریخ تمدن، ناظر بر چنین
سکون و بی حرکتی و یا تکراری، در دوره هایی به درازای
چند صد سال بوده است.

پس هدف از تعلیم و تربیت می شود توجیه همه آن
چه هست،
فلسفه تعلیم و تربیت هم می شود اسطوقس دادن به
آن چه باورداشت و عملکرد جامعه است -
روش ها نیز نباید مویی تفاوت بپذیرد.
کارِ یک طرف "ساده" می شود؛
کتاب های کتابخانه را امانت نمی دهند،
مبادا گم شود!
همه بزرگان - اعم از والدین و مربیان و حاکمان -
می شوند پاسداران "آن چه که هست"
و به کسی اجازه نمی دهند
به آن چه باید باشد فکر کند.
فراگیرنده مهم نیست،
فرادهنده هم فرقی نمی کند -
"موضوع" محور یاد گرفتن می شود.
هر که بخواهد چیزی یاد بگیرد،
باید آن را یاد بگیرد که "محور" شده است.
و هر که بخواهد یاد بدهد
باید آن را یاد بدهد که "موضوع" محور است -
با همان هدف ها و برنامه ها و روش ها و وسایل و
فضاها و تمهیدات.
اما وقتی قطار سرعت می گیرد،
وضع به گونه دیگری است -
حالا هر لحظه در جایی است و هر آن در فضایی ...

یادداشت پیش از سخنرانی

* ما داریم تمرین دموکراسی می کنیم -

ظرفیت های خود را افزایش می دهیم.

ما آگاهی های خود را

نسبت به آن چه هست

افزایش می دهیم.

ما باورداشت ها و قبول داشت های خود را

زیر سؤال می بریم -

”به دندان می زنیم“.

ما تمرین می کنیم

که چه گونه رفتار کنیم.

ما تفاوت ها را نمی توانیم از بین ببریم؛

اما،

زیبایی و اعتبار و عظمت یک فرهنگ

در هماهنگی این تفاوت هاست -

تفاوت سن،

تفاوت استعداد و قابلیت،

تفاوت محیط و حرفه،

تفاوت محل و شرایط زندگی

تفاوت تحصیل و درک،

تفاوت ”اثر“ و بازده.

تفاوت ...

جامعه بی ”طبقه“ نمی تواند وجود داشته باشد.

یادداشت پیش از

سخنرانی

در مراسم یادبود

آدم هایی می آیند و می روند
بعضی ها نه از خودشان توقع دارند
نه از زندگی.
برخی فقط از زندگی توقع دارند.
گروهی سعی می کنند آن را تغییر دهند؛
به دلخواه درآورند -
تلاش می کنند، کار می کنند.
برخی یاد می گیرند که چه گونه تلاش کنند؛
چه چیزی را، چه گونه، تغییر دهند.
اثرپذیر می شوند و اثرگذار -
به نسبت استعدادشان اثر می پذیرند،
و متناسب با توان شان اثر می گذارند.
این ها دو دسته می شوند؛
آنان که روی طبیعت کار می کنند
و آنان که روی انسان.
آنان که روی طبیعت کار می کنند
گاه آن چه را یاد می گیرند و کشف می کنند
به دیگران "درس" می دهند.
و یک دسته دانسته های خود را به کار می بندند؛
خود کمر به اجرای دانسته های شان می بندند.

می خوانند و می پرسند و به کار می بندند و
تجربه می کنند.
و با هر تجربه ای تئوری های شان را پربارتر می کنند؛
غنی تر می کنند
این ها طبیعت را می فهمند،
قوانین آن را کشف می کنند،
و با درک درستی از آن دانسته ها
طبیعت را،
و بهتر بگوییم محیط را،
به سود انسان تغییر می دهند.
این ها موجب می شوند آدم ها
به جای آن که ”کوچ“ کنند
بمانند و محیط را به دلخواه خود،
پاسخگوی نیازهای شان کنند.
گروهی هم هستند
– که از اول زندگی بشر بوده اند –
که روی آدم ها کار می کنند –
می خواهند از آن ها آدم های خوبی بسازند –
در آن ها خصال مورد نظر را بکارند.
این ها خوب و بدشان توی خودشان است –
توی ذهن و باورداشت های شان.

زیاد فکر می کنند،
پای بندی هم دارند،
وقت هم روی اشاعه باورداشت های خود می گذارند
ولی از طبیعت و قانونمندی و بازدهی آن غافلند.
این ها، گاه، تصورات خود را جای واقعیت ها می گذارند.

آدم هایی هم هستند که جهان را، طبیعت را، محیط را،
آن گونه که هست می شناسند.
انسان را هم جزیی از طبیعت می بینند و
تابع همان قانونمندی ها.
وقتی خود با طبیعت یکی می شوند،
آن را دوست دارند،
ستایش می کنند،
انسان را هم
که همه تغییرات طبیعت به خاطر او داده می شود
دوست دارند، می ستایند.
و در اندیشه و تلاش خود
همه زیبایی های طبیعت را
در وجود او نشا می زنند
مهرورزی شان از روی طبیعت
به اعماق وجود آدم ها می رود.
زیبایی را درونی می بینند
و درونی می کنند.

”یادداشت“ پیش اسخترانی

می خواهیم چه بکنیم؟
می خواهیم آدم ها را عوض کنیم،
بسازیم،
بپروریم.
باید خصلی در آن ها
بکاریم و پرورش دهیم.
باید اندیشه آن ها را پرتوان کنیم.
برای پرتوانی اندیشه
باید دانش آن ها را بارور کنیم.
خصال و دانش و اندیشه که
پر بار و پر شکوه شد
مهارت اجرایی می خواهند.
مهارت اجرایی که درست شد
دوست داشتن می خواهند.
مسئولیت سنگین ما آن است که
معلوم کنیم چه می خواهیم بسازیم.
اگر بخواهیم معلوم کنیم
چه می خواهیم بسازیم
باید پیدا کنیم چه داریم -
ویژگی های آن را که داریم،
ویژگی های آن را
که باید داشته باشیم...

هر کاری شما بخواهید می توانید بکنید،
به هر جا بخواهید می توانید برسید
هر چه بخواهید می توانید به دست آورید،
هر که بخواهید می توانید باشید.
اول خصال می خواهد -
دل کار کردن داشتن -
شهامت و شجاعت برخورد
با آن چه هست.
امیدوار بودن،
قانع نبودن به آن چه هست -
بلندپروازی،
بیش خواهی،
نوخواهی،
دوست داشتن انسان و طبیعت.
از بودن خود راضی بودن،
از کار خود لذت بردن.
آن گاه دانش به دست آوردن آن،
مهارت پیاده کردن دانش خود،
اندیشیدن بر اندیشه ها،
بر رویدادها،
بر بوده ها و نموده ها.

وقتی کسی را دوست داری _ هرمز انصاری

پرتوان بیندیشید و
زیبا، پراستحکام، و اثرگذار
بیان کنید.
باید احساس کنید که
هر چه نیرو در دنیاست
در اختیار شماست.
تلفی خوب یا بد دست شماست.

رنج امر درونی انسان هاست

لذت نیز.

هر چیزی را باید اول به دوست داشتنی تبدیل کنید.
هدف های بزرگ را،
ایده های بزرگ را،
آرزوهای بالابند را
به قطعه های تعریف شده زمان بندی شده،
قابل اجرا و دسترس
تبدیل کنید.
بعد، پهلوی هم، یا روی هم، بچینید؛
ولی هرگز ته، انتها، و پایان برای آن نگذارید.

”یادداشت“ پیش از سخنرانی

”کار“ مقدس است -

کار خود زندگی است؛

اگر کار نبود انسان ”انسان“ نمی شد -

دست و مغز و زبان رشد نمی کرد.

کار را با سه چیز ارزشیابی می کنیم -

۱- با بازده؛

استحکام، زیبایی، دقت، اقتصادی بودن

به درد خور بودن.

۲- با روش های کار؛

با مهربانی،

با پشت و پناه هم بودن،

با ظرافت،

با ابزار.

با سرعت، با هزینه پایین، با خطای کم.

۳- با لذت از کار؛

با خودی شدن با کار،

بالیدن به نتایج آن.

وقتی کسی را دوست داری _ هرگز انصاری

نتیجه کار تولید است -
تولید می تواند فکر باشد،
سخن باشد،
آواز باشد،
ابزار باشد
و فضاهای رشد و کامیابی.

تولید می تواند درونی باشد -
دوست داشتن،
پرصفا بودن،
شجاع بودن
امیدوار بودن،
مثبت بودن.
و می تواند بیرونی باشد -
ابزارها و فضاها.

درونی که بخواهد باشد
روی خود کار کردن می خواهد.

”یادداشت“

۱۵/۵/۱۵/۱

گلدره

”تضاد“ وجود ندارد؛

هیچ چیز متضاد چیز دیگر نیست -

هر چه هست ”مکمل“ است

هر چه هست هم خوب است، هم بد.

آن چه در این مصرف، بد جواب می دهد،

در مصرفی دیگر خوب خواهد بود.

هر چه با هر توصیفی توجیه شود

در طیف و هرم است؛

از پایین ترین درجه تاریکی

تا بالاترین درجه روشنایی

درجات بی شمار است -

”تاریکی“ متضاد روشنایی نیست -

اگر تاریکی نبود روشنایی نبود؛

روشنایی معنا نمی شد.

نه تلخ ”بد“ است، نه شیرین ”خوب“ -

آن چه به ذائقه تو تلخ است،

به دهان خورنده ای دیگر شیرین می آید.

آن چه تو را می کشد،

مایه حیات اوست.

هر چیزی را با غیر خودش می شناسیم،
نه با "ضد" خودش.
جنس نر مکمل جنس ماده است،
بویایی مکمل چشایی
و چشایی مکمل کل نیازهای بدن.
پایین ضد بالا نیست
"ضد" وجود ندارد؛
اما هر چه هست
با هر چه هست
متفاوت است.
معیارها و مقیاس های ما
حواس و گیرنده های ما
پیش زمینه ها و پیش ساخته ها
ما را در قالب هایی می ریزد
که خود آن قالب ها شکل نمی پذیرند.
و ما در "خیال" خود
آن را که در خیال هم نمی گنجد
طبقه بندی و درجه بندی و عنوان بندی می کنیم
هیچ چیز نه در جای خود می ماند
و نه با همه ویژگی اش ظاهر می شود
ویژگی ای که داریم اثر می پذیرد و اثر می گذارد.
تصویرها و تعریف ها و آگاهی ها را به هم می ریزد.

هر چیز نویی کهنه چیز دیگری است
و هر کهنه ای سرآغاز یک "نو".
مرگ و زندگی هم چرخش و گردش است،
نویی کهنه شده است و
کهنه ای نو می شود.
و ما هر چیزی را با غیر خودش می شناسیم،
با تفاوت ها و تشابه ها
تفاوت ها بافت هستی است
همچنان که حرکت ذات آن.
اگر تفاوت ها نبود،
هستی نبود.

”یادداشت“ پیش از سخنرانی

دوست داشتن را دامن زنید؛

عشق ورزیدن را،

ترکیب شدن با جمع را،

قدرت رهبری جمع را.

خلاقیت را،

نوآوری را،

تازه خوری را،

بهره مندی از زمان را.

حل شدن در طبیعت را،

راه بردن طبیعت را.

دیدن آینده را،

درک آیندگان را.

شناخت آن چه را بوده است،

طراحی آن چه را باید باشد.

با دل و جان گوش دادن را،

با همه حواس خواندن را،

دریافت پیام را،

نوسازی پیام را.

شما باید به ”رشد“ فکر کنید -
به طراوت بیشتر،
به شادابی بیشتر؛
در مجموع -
به رضایت خاطر بیشتر،
و به لذت بیشتر.
روی اندیشه کار کنید،
روی ظرفیت ها،
روی قابلیت ها
روی دانش و آگاهی آدم ها
روی مهارت ها و بازده ها
آن وقت
”حقوق“ باید پاسخگوی ”اثر“ باشد.
تولید، فقط تولید فیزیکی نیست -
تولید اندیشه،
تولید ذوق هنری،
تولید امید و پایداری -
تغییر دادن آدم ها،
تغییر دادن شرایط زندگی،
تغییر دادن بازده؛
مواد مصرفی و شیوه های مصرف.

شیوه ها را تغییر دهیم،

ایده ها را تغییر دهیم،

خواست ها را تغییر دهیم.

نگاه به زندگی را تغییر دهیم.

خودمان را تغییر دهیم -

نه پایین آوریم؛

پر بار و پربازده و خوشایند دیگران کنیم.

بیایید جلوی انحراف را بگیریم.

توانایی و اثرگذاری را دامن زنیم.

آن گاه دنبال **حقوق برابر بازده** باشیم.

جداسازی های امروز درست نیست -

زن در مقابل مرد،

غنی در مقابل فقیر،

باسواد در مقابل بی سواد.

درست

”حقوق“ برابر اثرگذاری است.

سهم هر آدمی در ساختن زندگی ایده آل است.

در ساختن آینده ای که باید بیاید.

”یادداشت“ پیش از سخنرانی

برای داوطلبان تدریس

شما باید از آموخته های تان بهره گیرید،
به چیزی جز آن چه آموخته اید فکر کنید،
به آن چه نیست، جایش خالی است؛
آینده به مدد آن پا می گیرد و جان تازه.
شما باید آن چه را هست،
آن گونه که هست؛
در درون و بیرون،
و با سیر حرکتی اش
بشناسید و به جا آورید
تا
با دانش و درایت و اندیشه و پرسشگری خود
پیدا کنید
چه باید از آن ساخت
و چه می توان از آن ساخت.
کار شما
با دلو آب کشیدن از رودخانه نیست؛
کار شما
پیدا کردن چشمه های ناشناخته است،
باز کردن سرچشمه های در بسته،
لاروبی مسیرها،
راه دادن به جریان پر شور چشمه زندگی.

کار معلمی آفریدن است؛
نه بهره برداری از آن چه دیگری آفریده.
معلم تولیدگر است،
شاگرد خلاق،

و توده بزرگ
مصرف کننده تولید معلم
و تازه یافته های محصل.
شما روی "که" کار می کنید؛
با "چه".

اگر شفاف ببینی
و مهارت به تصویر کشیدن داشته
باشی،
اگر درست بیندیشی
و توان بیان اندیشه را داشته
باشی؛
اگر با همه وجود دوست داشته باشی
و هنر ابراز احساس را داشته
باشی
کلید "دل" آدمیان
در کف با کفایت توست.